کلمه «لهوالحدیث» تنها یک مرتبه در قرآن - سوره مبارکه لقمان آیه 6 - آمده است: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَری لَهْوَ الْحَدیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ، و بعضى از مردم سخنان بیهوده را مى‏خرند تا مردم را از روى نادانى، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهى را به استهزا گیرند براى آنان عذابى خواركننده است!». در این مقاله سعی شده تا حدودی به بازگشایی درون مایه این کلمه و آیه پرداخته شود. امید که مورد رضایت واقع گردد.

معنا شناسی

معنای لغوی لهو و حدیث

لهو در لغت به معنای چیزى است كه انسان را از آنچه براى او لازم و مهم است باز می دارد،[1] همچنین آمده: هر چیز باطلى كه انسان را از كارهاى خیر و نیك باز ‏دارد[2] و حدیث نیز هر سخنى است كه در بیدارى یا خواب از راه گوش به انسان مى‏رسد.[3]

مفهوم «لهوالحدیث» در اصطلاح تفسیر:

لهو الحدیث سخنى است كه آدمى را از حق منصرف نموده و به خود مشغول سازد،[4] بدگویى نسبت به حقّ، استهزاء، گفتن داستان هاى خرافى و مضحك، آواز خواندن،[5] و به طور کلی هر چیزى كه مانع از توجه به احكام دین شود لهو الحدیث است.[6]

از امام صادق (ع) روایت شده كه فرمودند: لهو الحدیث عبارت است از طعنه و استهزاى حق، همان رفتارى كه ابو جهل و یاران او مى‏كردند، و ابو جهل فریاد مى زد اى گروه قریش آیا مى‏خواهید خبرتان دهم كه آن زقومى كه رفیقتان شما را از آن مى‏ترساند چیست؟ آن گاه مى‏فرستاد تا كره و خرما مى‏آوردند، مى‏گفت: این همان زقوم است كه او شما را از آن مى‏ترساند.[7]

سخنانى كه از طریق محتوا انسان را به بیهودگى و فساد، سوق مى‏ دهد، نیز جزء مفهوم " لَهْوَ الْحَدِیثِ" آمده است. به هر حال" لهو الحدیث" معناى گسترده‏اى دارد كه همه اینها و مانند آن را فرا مى‏گیرد، و اگر در روایات اسلامى و سخنان مفسرین روى یكى از اینها انگشت گذارده شده است هرگز دلیل بر انحصار و محدودیت مفهوم آیه نیست.[8]

ترکیب شناسی واژه ی لهوالحدیث

اضافه «لهو» به «الحدیث» به تقدیر «من» بیانیّه[9] است و در معنا چنین بوده است: من یشترى اللهو من الحدیث و این گونه اضافه، اضافه شى‏ء است به آنچه از آن ساخته شده است، مانند در چوبى، در آهنى، لباس خز.[10]

تعبیر به" لَهْوَ الْحَدِیثِ" بجاى" الحدیث اللهو" گویا اشاره به این است كه هدف اصلى آنها همان لهو و بیهودگى است، و سخن، وسیله‏اى براى رسیدن به آن است. [11]

 شأن نزول آیه

 آیه" وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ ..." در باره نضر بن حارث بن علقمة بن كلدة بن عبد الدار بن قصى بن كلاب نازل شد. او مردى تاجر بود و در سفر به ایران اخبار و افسانه‏هاى ایرانى را از منابعش مى‏گرفت و براى قریش تعریف مى‏كرد، و به ایشان مى‏گفت: محمد از عاد و ثمود برایتان تعریف مى‏كند، و من ازرستم و اسفندیار و اكاسره، مردم هم قصه‏هاى او را گوش مى‏دادند و به آیات قرآن گوش فرا نمى‏دادند.[12]

اما «ابن عباس» گوید: این آیه در باره شخصى نازل شد كه كنیزى را خریده تا برایش آوازه ‏خوانى و تغنى كند. و همین نظر را حدیث پیامبر (ص) تأیید مى‏كند كه فرمود: «تعلیم تغنى حرام و نیز فروش و پول هایى كه از آن بدست می آید حرام است و در قرآن شریف هم فرموده وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی ... و سوگند به خداوندى كه جان من در دست او است، هیچ انسانى صداى خود را به آوازه ‏خوانى بلند نكند مگر آنكه دو شیطان در كنارش قرار گرفته دو پاهاى خود را به سینه و پشت او مى‏كوبند تا زمانى كه ساكت شود».[13]

خریدارى كردن سخنان باطل و بیهوده یا به این گونه است كه به راستى افسانه‏هاى خرافى و باطل را با دادن پول به دست آورند، آن چنان كه در داستان" نضر بن حارث" بیان شد، و یا از این طریق است كه براى ترتیب دادن مجالس لهو و باطل و خوانندگى كنیزان خواننده خریدارى می كنند، چنان كه در حدیث پیامبر(ص) ذکر شد، یا صرف كردن مال به هر صورت و به هر طریقى كه به وسیله آن به این هدف نامشروع یعنى سخنان باطل و بیهوده برسند.[14]

مقصود از لهوالحدیث

 اكثر مفسرین بر آنند كه مقصود از لهو الحدیث در اینجا غنا یعنى موسیقى و آوازه خوانى است؛ چنان كه از «ابن عباس و ابن مسعود و دیگران[15]» همین تفسیر آمده و از امام باقر و امام صادق و حضرت رضا (ع) نیز در این باب روایت آمده كه تغنى از جمله لهو الحدیث و كلام بیهوده است.[16]

عبد الأعلى گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض كردم: معنى قول خداوند: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ ... (از مردم كسى است كه داستان‏ها و سخنان لغو و باطل را بدست مى‏آورند تا مردم را به جهالت از راه خدا (قرآن) باز دارند- لقمان/6) چیست؟ فرمود: غنا یكى از مصادیق آن مى‏باشد.[17]

از حضرت رسول(ص) روایت شده که فرمودند: تعلیم مغنّیات و زنانى كه غنا مى‏آموزند، حلال نبوده و بیعشان روا نباشد، و فرمودند: این آیه در مانند این فرود آمد كه خداوند مى ‏فرماید: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ، تا به آخر.[18]

 در حدیثى از امام صادق(ع) آمده : مجلس غنا و خوانندگى لهو و باطل، مجلسى است كه خدا به اهل آن نمى ‏نگرد، (و آنها را مشمول لطفش قرار نمى‏ دهد) و این مصداق همان چیزى است كه خداوند عز و جل فرموده" بعضى از مردم هستند كه سخنان بیهوده خریدارى مى‏كنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند".[19]

از جمله موارد دیگری که در معنای لهوالحدیث آمده، حكایات خرافى، و داستانهایى است كه آدمى را به فساد و فجور مى‏كشاند، و یا از قبیل سرگرمى به شعر و موسیقى و مزمار و سایر آلات لهو.[20]

آلوسی همچنین در تفسیر خود شرک و سحر را از لهوالحدیث معرفی می کند.[ 21] شاید بتوان نظر آلوسی را این طور معنا کرد که شرک و سحر و اموری که درون مایه ی این دو را دارا می باشند، انسان را از مهمات زندگی بازداشته و حالت بی تفاوتی و سکون نسبت به امور پیرامون را برای فرد به دنبال می آورد.

 [با توجه به موارد ذکر شده] به طور کلی می توان گفت، هر چه كه انسان را از راه خدا و اطاعت او باز می دارد داخل در آیه و جزو لهو الحدیث خواهد بود؛ چه از كارهاى بیهوده باشد و یا استعمال آلات موسیقى، استهزاء نمودن به قرآن، كارهاى بیهوده و دروغ و....[22]

ویژگی خریداران لهوالحدیث

• سرمایه گذاری در باطل

در تفسیر آیه از رسول خدا نقل شده است که فرمودند: در راه باطل و لهو سخاوتمند بوده اما دینارى در خیرات مصرف نخواهد نمود.[23] امروزه نیز بسیاری از افراد و گروه های مختلف با صرف هزینه های میلیاردی در صدد گسترش باطل و کم رنگ شدن حق هستند؛ که از آن جمله می توان به شبکه های ماهواره ای، فیلم ها و کتاب ها ضد دینی، برپایی همایش ها و تبلیغات گسترده برای انحراف مردم و بویژه نسل جوان اشاره کرد؛ و این مطلب مصداقی است کنونی از حدیث گرانقدر پیامبر... .

• جهل و تقلیدهاى كوركورانه

تعبیر" بغیر علم" در آیه [لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْم‏ وَ یَتَّخِذَها هُزُوا؛ تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه كنند، و راه خدا را مسخره گیرند. 6/لقمان] اشاره به این می کند كه این گروهِ گمراه و منحرف حتى به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلكه صرفا از جهل و تقلیدهاى كوركورانه پیروى مى‏كنند، آنها جاهلانى هستند كه دیگران را نیز به جهل و نادانى خود گرفتار مى‏سازند؛ و این در صورتى است كه تعبیر" بغیر علم" را توصیف براى گمراه كنندگان بدانیم. [24]

غرض خریداران لهوالحدیث

• گمراه کردن مردم و سخریه قرآن

مراد كسى كه خریدار لهو الحدیث است این است كه مردم را از قرآن منصرف نموده و گمراه نماید، و قرآن را به سخریه بگیرد به این كه به مردم بگوید این نیز حدیثى است مانند آن احادیث، و اساطیرى است چون آن اساطیر.[25]

همچنین در تعبیر " بغیر علم" بعضى از مفسران احتمال داده‏اند كه توصیفى براى" گمراه شوندگان" باشد، یعنى مردم جاهل و بی خبر را ناآگاهانه به وادى انحراف و باطل مى‏كشانند. این بیخبران گاه از این هم فراتر مى‏روند، یعنى تنها به جنبه‏هاى سرگرمى و غافل كننده این مسائل قانع نمى‏شوند، بلكه سخنان لهو و بیهوده خود را وسیله‏اى براى استهزاء و سخریه آیات الهى قرار مى‏دهند؛ و یتخذها هزوا.[26]

نقطه مقابل لهوالحدیث

حکمت

در قرآن كریم جز در این سوره [سوره لقمان] نامى از لقمان نیامده، و اگر در این سوره آمده، به خاطر تناسبى است كه داستان سراسر حكمت او با داستان خریدار لهو الحدیث داشته؛ چون این دو نفر در دو نقطه مقابل هم قرار دارند، یك فرد انسان آن قدر دانا و حكیم است كه كلماتش راهنماى همه مى‏شود، و در مقابل، فرد دیگرى یافت مى ‏شود كه راه خدا را مسخره مى‏ كند، و براى گمراه كردن مردم این در و آن در مى‏زند، تا لهو الحدیثى جمع آورى نماید.[27]

آمدن وصف حکیم نیز برای کتاب - "الکتاب الحکیم" - در آیات ابتدای سوره لقمان دلالت دارد بر اینكه هیچ لهو الحدیثى در آن وجود ندارد، بلكه نقطه ضعف و درزى در آن نیست تا سخن باطل و لهو الحدیث بخواهد آن را پر كند، و آن را به دو وصف "هدى" و "رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِینَ" توصیف كرد تا صفت حكیم بودن قرآن را تكمیل كند، پس قرآن به سوى واقع و حق هدایت مى‏كند، و به واقع نیز مى‏رساند، نه مثل لهو الحدیث كه انسان را از مهمش باز داشته، و به واقعى نمى‏رساند.[28]

از آیات 12 به بعد سوره، نصایح و اندرزهای لقمان و سخنان حکمت آمیز او آمده است که آن را به عنوان درسی برای جستجوگران حکمت و دوری کننده گان از لهوالحدیث قرار داده است؛ که می توان این آیات را کلیدهایی برای برنامه ریزی در زندگی و حرکت دانست که آدمی را از انحراف و لهو مصون می دارد.

سخنان حکیمانه در مقابل سخنان لهوالحدیث

• شکرگذاری از خالق

وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ یَشْكُرْ فَإِنَّما یَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمیدٌ (12/لقمان)

و به راستى، لقمان را حكمت دادیم كه: خدا را سپاس بگزار و هر كه سپاس بگزارد، تنها براى خود سپاس مى‏گزارد و هر كس كفران كند، در حقیقت، خدا بى‏نیاز ستوده است.

• دعوت به توحید

وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یا بُنَیَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ (13/لقمان)

و [یاد كن‏] هنگامى را كه لقمان به پسر خویش- در حالى كه وى او را اندرز مى‏داد- گفت: «اى پسرك من، به خدا شرك میاور كه به راستى شرك ستمى بزرگ است.»

• نیکی به والدین

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى‏ وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فی‏ عامَیْنِ أَنِ اشْكُرْ لی‏ وَ لِوالِدَیْكَ إِلَیَّ الْمَصیرُ (14/لقمان)

و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش كردیم مادرش به او باردار شد، سستى بر روى سستى. و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [آرى، به او سفارش كردیم‏] كه شكرگزارِ من و پدر و مادرت باش كه بازگشت [همه‏] به سوى من است.

وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى‏ أَنْ تُشْرِكَ بی‏ ما لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (15/لقمان)

و اگر تو را وادارند تا در باره چیزى كه تو را بدان دانشى نیست به من شرك ورزى، از آنان فرمان مبر، و [لى‏] در دنیا به خوبى با آنان معاشرت كن، و راه كسى را پیروى كن كه توبه‏كنان به سوى من بازمى‏گردد و [سرانجام‏] بازگشت شما به سوى من است، و از [حقیقت‏] آنچه انجام مى‏دادید شما را با خبر خواهم كرد.

• پاداش کار نیک نزد خداوند

یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فی‏ صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ (/لقمان 16)

اى پسرك من، اگر [عملِ تو] هموزن دانه خَردلى و در تخته‏سنگى یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را مى‏آورد، كه خدا بس دقیق و آگاه است.

• صبرو عزم و اراده در کارها

یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى‏ ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (17/لقمان) اى پسرك من، نماز را برپا دار و به كار پسندیده وادار و از كار ناپسند باز دار، و بر آسیبى كه بر تو وارد آمده است شكیبا باش. این [حاكى‏] از عزم [و اراده تو در] امور است.

• دوری از تکبر و میانه روی درکارها

وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (/لقمان 18)

و از مردم [به نِخوت‏] رُخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو كه خدا خودپسندِ لافزن را دوست نمى‏دارد.

وَ اقْصِدْ فی‏ مَشْیِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ (/لقمان 19)

و در راه‏رفتنِ خود میانه‏رو باش، و صدایت را آهسته ساز، كه بدترین آوازها بانگ خران است.

سرانجام دنبال کنندگان لهوالحدیث

• استکبار از حق و عذاب الیم

آیه 7 سوره لقمان به عكس العمل [پیروان لهوالحدیث] در برابر آیات الهى اشاره كرده و مى‏گوید: "هنگامى كه آیات ما بر او خوانده مى‏شود مستكبرانه روى بر مى‏گرداند، گویى آیات ما را نشنیده، گویى اصلا گوش هایش سنگین است" و اصلا هیچ سخنى را نمى‏شنود (وَ إِذا تُتْلى‏ عَلَیْهِ آیاتُنا وَلَّى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها كَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً). و در پایان، كیفر دردناك چنین كسى را این گونه بازگو مى‏كند:" او را به عذاب دردناك بشارت ده"! (فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ). تعبیر به وَلَّى مُسْتَكْبِراً اشاره به این است كه رویگردانی او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوى و هوس هایش نیست، بلكه از این هم فراتر مى‏رود و انگیزه استكبار و تكبر در برابر خدا و آیات خدا كه بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد. جالب اینكه نخست مى‏گوید:" آن چنان بى اعتنایى به آیات الهى مى‏كند كه گویى اصلا آن را نشنیده و كاملا بى اعتنا از كنار آن مى‏گذرد" سپس اضافه مى‏كند:" نه تنها این آیات را نمى‏شنود، گویى اصلا كر است و هیچ سخنى را نمى‏ شنود"! جزاى چنین افرادی نیز متناسب با اعمالشان است؛ همانگونه كه عملشان براى اهل حق درد آور بود، خداوند مجازاتشان را نیز دردناك قرار داده، و به عذاب الیمشان گرفتار مى ‏سازد! توجه به این نكته نیز لازم است كه تعبیر به" بشر" (بشارت ده) در مورد عذاب دردناك الهى متناسب با كار مستكبرانى است كه آیات الهى را به باد سخریه مى ‏گرفتند و بوجهل صفتانى كه" زقوم جهنم" را با كره و خرما تفسیر مى‏ كردند! [29]

سرانجام مبارزان با لهوالحدیث(دنبال کنندگان حکمت)

• جنات نعیم

 آیه 8 سوره لقمان به شرح حال مؤمنان راستین باز مى‏گردد و می ‏فرماید:" كسانى كه ایمان آورده‏اند و عمل صالح انجام داده‏اند، باغ هاى پر نعمت بهشت از آن آنها است" (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِیمِ). این گروه بر عكس مستكبران بى ایمان، و گمراه كنندگان كوردل كه نه آثار خدا را در جهان مى‏ بینند و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان مى ‏شنوند، به حكم عقل و خرد بیدار و چشم بینا و گوش شنوا كه خدا نصیبشان كرده هم به آیات الهى ایمان مى‏ آورند و هم در اعمال صالح خود آن را به كار مى ‏گیرند.[30]

پی نوشت

 [1] راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه سید غلامرضا خسروی حسینی، انتشارات مرتضوی، ج4، ص164، چ2، 1375 .

[2] فضل بن حسن، طبرسى، ‏ترجمه تفسیر جوامع الجامع‏، انتشارات بنیاد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى‏، ج5، ص58، چ 2، 1377 ش‏.

 [3] ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج1، ص458.

[4] علامه طاطبایی، تفسیرالمیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج16، ص313، چ5، 1374.

[5] ‏ترجمه تفسیر جوامع الجامع‏، ج5، ص58.

[6] طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، ج10، ص58، چ2، 1378.

[7] ترجمه المیزان، ج‏16، ص 318 و فضل بن حسن‏، طبرسى، ترجمه مجمع البیان فى تفسیر القرآن،‏ انتشارات فراهانى، ج19، ص316، چ اول،1360 ش.

 [8] مکارم شیرازی، آیه الله ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپخانه سرور، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ج17، ص15، چ26، 1386.

 [9] در کتب نحوی آمده است: اذا کان [اسم] الاول عاماً والثانی خاصا فالاضافه البیانیه. ن. ک:محمد، شرتونی،مبادی العربیه، تنقیح حمید محمدی، ج4،ص302، چ26، 1428ق. زمانی که اسم اول یعنی مضاف عام و اسم دوم یعنی مضاف الیه خاص باشد، اضافه، اضافه بیایه است. مانند کلمه لهوالحدیث؛ که لهو(اسم اول) عام و حدیث(اسم دوم) خاص و یکی از زیرمجموعه های لهو است.

[10] ترجمه جوامع الجامع، ج5، ص58 و ن.ک: محیى الدین، درویش، اعراب القرآن و بیانه،‏ انتشارات دارالارشاد، ج7، ص531، چ4، مکان چاپ سوریه، 1415 ق‏.

 [11] تفسیر نمونه، ج‏17، ص16.

 [12] ترجمه المیزان، ج16، صص316-315.

[13] ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج‏19، ص 161.

 [14] تفسیر نمونه، ج‏17، ص 14.

 [15]. برای روایات در این زمینه، ن.ک: جلال الدین، سیوطى، الدر المنثور فى تفسیر المأثور، ج5، صص160-159، انتشارات كتابخانه آیة الله مرعشى نجفى، ‏1404 ق‏.

[16] ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج‏19، ص162.

 [17] شیخ صدوق، معانی الاخبار، انتشارات جامعه مدرسین‏، ج2، صص 318-317، باب397، چ اول، 1403ق.

 [18] ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ج‏15، ص280، چ ندارد، 1408ق.

 [19] تفسیر نمونه، ج‏17، ص15- 16.

 [20] ترجمه المیزان، ج‏16، ص 313.

 [21] ن.ک: سید محمود، آلوسى، روح المعانى فى تفسیر القرآن العظیم‏، انتشارات دارالكتب العلمیه‏، مكان چاپ بیروت‏، ج‏11، صص66-67، چ اول‏، 1415ق؛ و عن الضحاك أن لَهْوَ الْحَدِیثِ الشرك، و قیل: السحر.

[22] ن.ک: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج‏19، ص163.

 [23] همان و ن.ک: ملا فتح الله، كاشانى، تفسیر منهج الصادقین فى الزام المخالفین‏، انتشارات كتابفروشى محمد حسن علمى، ،ج‏7، ص199، چ ندارد، ‏1336 ش.‏

[24] تفسیر نمونه، ج‏17، ص 16.

[25] ترجمه المیزان، ج‏16، ص314.

[26] تفسیر نمونه، ج‏17، ص 16.

 [27] ترجمه المیزان، ج‏16، ص321.

 [28] همان، ص313.

[29] تفسیر نمونه، ج‏17، ص 18-17.

[30] همان، ص18.